در کرسی ترویجی عرضه و نقد ایده علمی با عنوان «جایگاه وحی در فلسفه سیاسی» مطرح شد

مسأله مهم کشور عدم توجه به فلسفه سیاسی است

متن پیش‌رو گزارش تفصیلی کرسی ترویجی عرضه و نقد ایده علمی با عنوان «جایگاه وحی در فلسفه سیاسی» است که توسط مرکز همکاری‌های علمی و بین‌الملل و پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی با همکاری «فرهیختگان»، برگزار شده است. در این نشست حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر احمدرضا یزدانی‌مقدم، دانشیار پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به عنوان ارائه‌دهنده و دکتر محمدکاظم شاکر استاد تمام دانشکده علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه‌طباطبایی به عنوان ناقد و محسن جبارنژاد به عنوان دبیر نشست حضور داشتند و به ایراد سخن پرداختند. نشست «جایگاه وحی در فلسفه سیاسی» سومین جلسه از جلسات مشترک «نقد ایده علمی علوم‌سیاسی» است که در «فرهیختگان» به چاپ می‌رسد.

جبارنژاد جلسه‌ای که درخدمت‌تان هستیم سومین جلسه از سلسله جلسات نقد ایده است که توسط پژوهشکده علوم‌اندیشه سیاسی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی برگزار می‌شود. جلسه اول را با موضوع نقد ایده فلسفه سیاسی صدرالمتألهین در خدمت دکترلک‌زایی و دکتر افروغ بودیم. جلسه دوم را هم تحت عنوان ایده فلسفه سیاسی اسلامی در خدمت دکتر واعظی و دکتر حقیقت بودیم. جلسه سوم را که هم درخدمت اساتید عزیز دکتر شاکر و دکتر یزدانی مقدم هستیم. اما در رابطه با ایده‌ای که در این جلسه قرار است نقد و مطرح شود، باید ابتدا به عنوان ایده، یعنی جایگاه وحی در فلسفه سیاسی اشاره کرد که در نگاه اول عنوان جسورانه یا حتی تا حدودی شکننده محسوب می‌شود چرا که برخی معتقدند جایگاه بررسی وحی «به سبب بحث نبوت- در علم کلام هست نه در فلسفه یا فلسفه سیاسی. در نقطه مقابل این تلقی، یک تلقی دیگر وجود دارد و تمایزی که در روش علم کلام و علم فلسفه وجود دارد به این معنا که روش علم کلام نوعی اثبات گرایی متکی بر ادله جدلی است درحالی که روش فلسفه و فلسفه‌سیاسی متکی بر برهان و دروافع براهین عقلانی است و حداقل در تبیین‌های فلسفه از وحی، تحقیق و تفسیر حقیقت وحی و بیان کیفیت آن مقدم بر هر نوع اثبات‌گرایی است. به این استدلال، وحی و نبوت از مسائل فلسفی تلقی می‌شود. با نگاهی به تاریخ تفکر اسلامی هم به این نکته می‌شود وقوف پیدا کرد که حکمای مسلمان ما از فارابی تا ملاصدرا، به عنوان فیلسوف نه متکلم، دست به تاملات جدی در باب وحی زده‌اند و این خود می‌تواند تایید تاریخی بر اصل وجود نسبت بین وحی و فلسفه سیاسی باشد. طبیعتاً با آگاهی کامل از این نکته است که ایده جایگاه وحی در فلسفه سیاسی توسط استاد عزیزمان جناب دکتر یزدانی مقدم مورد تامل و مداقه و بعدا در قالب کتاب جایگاه وحی در فلسفه سیاسی صورت‌بندی و سطح مفهومی فرار می‌گیرد و همان طور که عرض شد، با توجه به برخی نقلی‌های رایج از وحی و فلسفه، عنوان کتاب و ایده عنوان تا حدودی شاوشکننده محسوب می‌شود. پس اصل ایده در نگاه اول پرتنش، پرچالش و درعین حال جسورانه است. دوتکته مهم دراب این ایده موجود دارد که به نظرم می‌توانیم هر دو نکته را در اینجا مطرح کنیم و توسط ناقد محترم مورد نقد قرارگیرد. نکته اول این است که سوالات مهمی وجود دارد در باب این نسبت که خود صاحب محترم ایده مطرح می‌کنند و به پاسخ‌هایی که درواقع به پرسش‌های مهمی نظیر اینکه فلسفه سیاسی چیست؟ وحی از دیدگاه فلسفه سیاسی چیست؟ چرا فلسفه‌سیاسی به وحی می‌پردازد؟ وحی چه جایگاهی در فلسفه سیاسی دارد؟ تحلیل فلسفه‌سیاسی از وحی چیست؟ مناسبات فلسفه‌سیاسی با وحی چیست؟ فلسفه سیاسی با چه ابزارهای مفهومی و مبانی نظری وحی را تحلیل می‌کند؟ از در فلسفه سیاسی تنها یک نظریه در باره وحی وجود دارد یا نظریه‌های متعدد و گوناگون وجود دارد؟ و الی آخر. مجموعه این پرسش‌ها در این جلسه پاسخ‌هایی که به پرسش‌های مبهم فوق داده می‌شود مورد ارزیابی و نقادی قرار گیرد. محور دوم بحث نوآوری‌هایی است که ادعا شده در ایده وجود دارد که به عنوان مثال خود دکتر یزدانی مقدم عنوان می‌کنند برای تزیین آثار فارابی در فلسفه سیاسی دیدگاه جدیدی ارائه داده‌اند که به نظرم این نکته شان داده‌اند که چگونه وحی در قلب مباحث فلسفه سیاسی در تمدن اسلامی قرار می‌گیرد یا اینکه شان داده‌اند فارابی و ابن‌سینا در آثار خودشان دیدگاه‌های متفاوتی درباره وحی و پیامبری ارائه داده‌اند و درعین حال این دیدگاه‌های متفاوت نشان شده تا به یک نظریه جامع‌تر واحد ارائه شده. طبیعتاً در باره این نوآوری‌ها باید قضاوت نشست و مورد نقد قرار داد که چقدر نویسنده محترم و صاحب ایده، توانسته از پس این ادعایی که مطرح شده بربیاید و آنها را در اینجا مورد ارزیابی و تامل قرار می‌دهیم. در اینجا دعوت می‌کنم از جناب دکتر یزدانی مقدم که ایده را تشریح بفرمایند و بعد درخدمت ناقد محترم جناب دکتر شاکر باشیم.

یزدانی‌مقدم از ناقد محترم، استاد محترم دکتر شاکر، از اساتید حاضر در جلسه و عزیزانی که در این جلسه حاضر شدند، سپاسگزاری می‌کنم. مایل بودم اول استاد محترم، نقدهایشان را بگویند و من متناسب با آن مطالب را تنظیم کنم. حالا دیگر توفیق نشد و قرار شد بنده مزاحم شوم.

یک مساله‌ای وجود دارد در رابطه با فلسفه سیاسی نویسی که فلسفه سیاسی‌نویسی چیست؟ شما در فلسفه سیاسی وقتی مطالب را می‌خواهید بنویسید، مثلا می‌گویید افلاطون این گونه گفته، ارسطو این گونه گفته، فارابی این طور گفته و ابن‌سینا این طوری گفته، ظاهر این گونه فلسفه سیاسی‌نویسی این است که شما دارید مطالب فیلسوفان گذشته را نقل و بیان می‌کنید و مثلا می‌خواهید بگویید که آنها چه گفته‌اند، اما این طور نیست. یعنی اگر شما پژوهشی در فلسفه سیاسی انجام می‌دهید، صرفا یک کار تصویفی یا تا حدودی تحلیلی نیست. برای نمونه در همین اثر جایگاه وحی در فلسفه سیاسی ما می‌خواهیم بگوییم که فارابی درباره وحی چه گفته؛ لزومه‌اش این است که به متون فارابی مراجعه کنیم و به این متون که مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم یک ادبیات جدی، سنگین و پرحجمی درباره همین متون شکل گرفته است. شما بالاخره می‌خواهید بگویید دیدگاه فارابی در این کتاب مبانی آراء اهل المدینه الفاضله چیست؟ دیدگاه فارابی در السیاسه‌المدنیه چیست؟ برای اینکه دیدگاه فارابی را بیان کنید باید یک چیزهایی قبلا درست شده باشد. یک مساله‌ای وجود دارد در آثار خود شیخ که سبکی را دنبال می‌کرده؟ ترتیب آثار فارابی چه بوده؟ آیا فارابی لزوما یک مطلب واحدی را در این آثار گفته یا در هر اثری یک مطلبی را گفته؟ اگر یک مطلب واحدی را گفته، یک سرنوشتی دارد، اگر در هر اثری یک مطلبی را گفته باشد، بعد چطور می‌شود که یک فیلسوفی مانند فارابی در هر اثر خودش یک مطلبی را بگوید بدون اینکه مطالب به هم ارتباطی داشته باشند؟ آیا یک نظریه مرکزی داشته؟ یک ایده پشت پرده‌ای داشته؟ همه اینها سوالاتی است که در متن یک فلسفه سیاسی یا پژوهش فلسفه سیاسی پیدا می‌شود و شما تا به این گونه پرسش‌ها پاسخ ندهید، نمی‌توانید یک پژوهش در رابطه با فارابی بنویسید. همین الان فرض بفرمایید بحثی است که دارید ترتیب آثارش این بوده که اول فصل منتزعه را نوشته، بعد تحصیل السعاده را نوشته، بعد الملة را نوشته، بعد السیاسه‌المدنیه را نوشته و بعد مبادی آراء را نوشته یا نه برعکس اول مبادی آراء اهل المدینه الفاضله را نوشته بعد السیاسه‌المدنیه، بعد الملة، بعد تحصیل السعاده و بعد فصول منتزعه. خب این اثرش چه خواهد بود؟ این خواهد بود که آیا سبک نرم‌کالمی در اندیشه فارابی هست یا نه یک سبک نرم‌کالمی در اندیشه فارابی نیست، بلکه آثار فارابی مجموعه متناقض از حرف‌هاست و اگر هم سبک نرم‌کالمی هست، این سبک نرم‌کالمی از کجا شروع شده و به کجا ختم شده است.

در این باره دو ایده داریم؛ یا ایده فارابی شناسان اروپایی که می‌گویند اجمالا فارابی از «مبادی آراء» شروع و به «فصول منتزعه» ختم کرده و یک نظر هم برای فارابی‌شناس برجسته دیگر شاکر دکتر داوری است که می‌گوید فارابی از فصول منتزعه شروع و به مبادی آراء ختم کرده است. استدلال دوم که می‌گوید فارابی از مبادی آراء شروع و به فصول منتزعه ختم کرده است، این است که فارابی از یک بستر فلسفه اسلامی شروع کرده بعد آن را کنار گذاشته و به زمینه فلسفه سیاسی یونان رسیده است. در مقابل آقای داوری می‌خواهد دفاع کند و می‌گوید به‌نظر من برعکس است و فارابی از فصول منتزعه به فلسفه سیاسی یونان شروع کرده و به مبادی آراء رسیده است. استدلال‌ها برابن مناسبات در مبادی آراء، اصطلاحات اسلامی هست و فصول منتزعه فقط اعلام است. چرا؟ وقتی به متن‌ها مراجعه می‌کنید، می‌بینید که فصول منتزعه و تحصیل السعاده سرشار از مفاهیم و اصطلاحات اسلامی است و اصلا فارابی داخلی و متنی با اینکه به یگوییم ایشان از فلسفه سیاسی یونانی شروع و به فلسفه سیاسی اسلامی ختم کرده است، همراهی نمی‌کند. در این کتاب به تناسب چونگی گسترش بحث و قرائن داخلی اظهار شده که جناب فارابی از فصول منتزعه شروع کرده و بعد به ترتیب به تحصیل السعاده، الملة، السیاسه‌المدنیه و مبادی آراء اهل المدینه فاضله رسیده است. اگر سیر تکاملی‌ای به نظریه‌های فلسفی سیاسی فارابی باشد، این سیرتکاملی به چه صورت است؟ یعنی از کجا شروع و به کجا ختم می‌شود؟ نکته دیگر این است که به تناسب قرائن داخلی و باتوجه به آن چیزی که فارابی از آن صحبت می‌کند، فیلسوفان باید دوگونه فلسفه داشته باشند؛ یکی الفلسفة‌الداخله و دیگری هم الفلسفة‌الخارجه. الفلسفة‌الداخله یعنی همان حرفای عقلی که ما فیلسوفان بین خودمان مطرح می‌کنیم و الفلسفة‌الخارجه هم یعنی آن بیرون داد فلسفی‌ای که برای مردم بیان می‌کنیم که دیگر «برهانی» نیست و «جدلی» است. برپایه همین ضابطه‌ای که فارابی ارائه داده و بنابر قرائنی که در متون فارابی است، در اینجا اظهار شده که اگر ما بخواهیم آثار فلسفه سیاسی فارابی را به دو قسمت «الفلسفة السیاسه‌الداخله» و «الفلسفة السیاسه‌الخارجه» تقسیم کنیم، «فصول منتزعه»، «تحصیل السعاده»، «الملة»، ذیل الفلسفة السیاسیه الداخله و «السیاسه المدنیه» و «مبادی آراء اهل المدینه فاضله» ذیل الفلسفة السیاسه الخارجه قرار می‌گیرند. [این نوع تقسیم‌بندی] یک انقلاب در فارابی‌شناسی است. چراکه تا کنون وقتی ما می‌خواستیم فارابی را بخوانیم و بفهمیم که به آرای او برسیم، مبادی آراء اهل المدینه فاضله، [مهم‌ترین اثر فارابی است] اما اگر این تقسیم‌بندی فوق‌الذکر را بپذیریم، باید بگوییم «مبادی آراء اهل مدینه فاضله» بیانیه و منشوری است که جناب فارابی برای عموم مردم ارائه کرده است. بنابراین اگر بخواهیم به نظریات فلسفه سیاسی فارابی رجوع کنیم باید ببینیم او در «فصول منتزعه»، «تحصیل السعاده» و «الملة» چه گفته است.

در ارتباط با فارابی ما کارهای اشتراوس، کربن و دیگران را هم داریم. عزیزان می‌دانند که از نظر آگوستین مدافع دارییم، یک شهرداست و دیگری شهر انسان. از نظر او خداوند انسان‌ها را از بهشت بیرون کرد و علاوه بر اینکه او اینجا آلوده به انواع و اقسام گناهان هستیم، گناه ذاتی‌ای داریم که هیچ راه نجاتی از آن نداریم و این انسان، شهر انسان دارد که شهر افراد شرور، گناهکار، فاسق و دنیایی است. یک شهر خدایی هست که از آن بارسایان و بندگان خوب خدا و مومنان است که آن شهر در آسمان‌ها قرار دارد و آن شاه‌الله دنیا که به پایان رسید خوبان عالم در آن شهرخدا سکونت خواهند شد. به تناسب این حرفی که آگوستین زده است، ملاک کربن و شاید حتی اشتراوس (البته کمی در مورد او تردید دارم) می‌گویند که مبادی آراء اهل المدینه الفاضله فارابی در رابطه با آن شهری است که در آسمان است. بعضی از فارابی‌شناسان داخل کشور هم ظاهرا با الهام از این حرف گفته‌اند این کتاب در رابطه با یک مدینه فاضله‌ای است که در آسمان‌هاست؛ یعنی هیچ ربطی اینجا یعنی فارابی برای شهرخدا، یک قانون اساسی نوشته است؛ درحالی که بنا بر آن مطالبی که فارابی در رابطه با چگونگی مطالب فلسفه سیاسی نوشته گفته است، می‌توانیم استفاده کنیم و بگوییم اگر مبادی آراء اهل المدینه الفاضله در گونه «الفلسفة السیاسه‌الخارجه» هست، بنابراین اگر برای مردم نوشته شده است. چرا فارابی برای مردم یک کتاب می‌نویسد و نظرات فلسفه سیاسی شهر رایان می‌کند؟ برای اینکه نوشتن فلسفه سیاسی را از فارابی یک رکن سیاسی است. او با نوشتن آراء اهل المدینه الفاضله، یک نظام اعتقادی و نظری لازم برای تحقق مدینه فاضله می‌نویسد و در این مسیر قدم برمی‌دارد. بنابراین فارابی یک فیلسوف انضمامی است نه انتزاعی. دوم اینکه ایشان یک فیلسوف عمل‌گراست و نه یک فیلسوف نظرگرا. سوم اینکه فارابی تلاش می‌کند یک مدینه فاضله‌ای را در همین دنیایی که ما در آن هستیم، فراهم بیاورد. استدلال‌های زیادی در همان کتاب درباره این موضوع بیان شده است و علاوه بر این جناب دکتر یزدانی، رایمان می‌کند که در جای خودش درست است. ایشان می‌گوید در نزد فیلسوفان کلاسیک، عمل در خدمت نظر و در راستای آن بوده است و برای ایشان نظر اصل بوده و نه عمل. این حرف، در جای خودش درست است، اما اگر از این حرف ما فقط این را بفهمیم که ایشان صرفا نظریه‌پرداز بوده‌اند، این فهم و استنباط غلط است. برای اینکه فارابی در فصول منتزعه، تحصیل السعاده و در الملة در صفحات متعددبیان می‌کند حقایق متعالی که ما به آن اعتقاد داریم وقتی بخواهیم پیاده کنیم، باید توجه داشته باشیم که این واقعیت زندگی اجتماعی انسان تابع طبیعت، جغرافیا، اقتصاد، حوادث واتفاقات است. او حتی در جایی تعبیری دارد با این مضمون که ساعت‌به‌ساعت و آن‌به‌آن این زندگی اجتماعی انسان متحول است و بعد می‌گوید اگر اینچنین است ما برای چنین زندگی اجتماعی انسانی پویا، متحول و متغیر باید چگونه برنامه‌ریزی کنیم و چگونه با فلسفه سیاسی می‌توانیم اینچنین جوامعی را اداره کنیم. یعنی نظرگرا بودن فارابی درجای خود درست است و عمل درخدمت نظر [است] اما در کار فارابی درعین حال نظر هم درخدمت عمل است. همان طوری که دوست عزیز ما جناب جبارنژاد هم اشاره کردند، ما فکر می‌کنیم فلسفه سیاسی چه کاربه وحی دارد؟ وحی مربوط است به کلام سیاسی و به الهیات سیاسی. درست است و درکلام سیاسی و الهیات سیاسی هم ما درمورد وحی صحبت می‌کنیم. چگونه است که در آنجا درمورد وحی صحبت می‌کنیم؟ می‌خواهیم از وحی استفاده و استنباط کنیم که نظام سیاسی را چگونه شکل دهیم، یعنی این نگاهی از درون است. درحالی که فلسفه سیاسی راجع‌به وحی صحبت می‌کند نه از این لحاظ که من چگونه نظام سیاسی را بر پایه وحی بسازم‌دنبی کنم‌بلکه این لحاظ که وحی چگونه باید باشد تا من بدینیم که این وحی، یک وحی الهی است و کارکرد و کارویژه‌ای وحی چه هست. من می‌خواهم خود این وحی را تجزیه و تحلیل کنم، یعنی نگاه از درون به وحی نیست، [بلکه] نگاه از برون به وحی است. من تعجب می‌کنم بعضی از آقایان مثل اشتراوس، کربن یا دکتر داوری خودشان می‌گویند وقتی یک فیلسوف می‌خواهد تفسیر دینی انجام دهد، فلسفه را دینی نمی‌کند، بلکه دین را فلسفی می‌کند. اصلا فیلسوف یعنی همین دیگر! چطور ما فکر کردیم که فارابی وقتی می‌خواهد بیاید به وحی بپردازد، فلسفه را وحانی می‌کند؟ امکان ندارد که یک فیلسوف چنین مسیری را پیش بگیرد؛ بنابراین وحی را فلسفی می‌کند. امکان ندارد یک فیلسوف سیاسی که خودش فارابی و ناظر روحی می‌داند، برای وحی تعیین تکلیف نکند. شما المله یا مبادی آراء را ملاحظه کنید. آنجا فارابی برای وحی تعیین تکلیف کرده که وحی و دین چه جایگاه و باید بکوید. بعد می‌گوید دین، سنت، شریعت و فقه تحت حکمت و فلسفه است. چنین آدمی که سیاست را هم درباره دین نمی‌سازد، چگونه می‌تواند سیاست را به فقه و فقه سیاسی بسازد؟! این امکان ندارد. او خودش را مشرف به دین و فقه می‌داند و وقتی خودش را مشرف می‌داند، اینجا به گماهکان نداردمر فارابی در مدحه که براساس آن قرائن آنهایی که اهل فلسفه، نظر و عقل هستند، بفهمند که نظر پیامبر (ص) چه بوده است. اگر این درست باشد، یک روش فیلسوفان دارند کشد چون در آنجا ابن‌سینا دهها بار می‌گوید در پیامبر واجب است، «دین واجب است این طور باشد و احکام واجب است این طور باشد، که آیا این حرف را می‌زند در کجا فارابی؟ آیا فقه است؟ آیا متکلم است؟ آیا کسی است که می‌گوید «فلسفه خودم را وحی می‌گیرم»؟ «قانون گذاری را وحی می‌گیرم»؟ «حکومت را وحی می‌گیرم»؟ یا خیر. کسی است که می‌گوید من در موفقیتی فرار دارم که تعیین می‌کنم وحی باید چگونه باشد؟» دین بحث‌هایی هست که درباره وحی دارد، می‌گوید این وحی حقیقتش چیست؟ بعد آیا حوالات وحی را شرح می‌دهد و ابن‌سینا می‌گوید من کسی را می‌شناختم که در کودکی و نوجوانی هست که برخی از جمله‌ها و گزاره‌های علمی بدست او می‌رسید، بقیه آن علم را بازسازی می‌کرد. به نظر من، چون چیزی نیست که به پیامبر استعدادی داده و می‌شود و او آن استعدادی که دارد، می‌تواند حقایق دیگر را بفهمد. «بعد این دیدگاه ابن‌سینا در فهم خودش تبدیل می‌شود» عقل بسیط؛ او آن در را در «التعلیقات» بیان می‌کند که خداوند دارای علم و عقل بسیط است و پیامبر هم دارای عقل و علم بسیط است. البته مناظر خاصی دارد که آن را مفصل توضیح می‌دهد. ملاصدرا هم در ابتدای بحثی که در اسفار در توضیح وحی آورده است، می‌گوید «وحی علم بسیط است»، یعنی همین دیدگاه ابن‌سینا را بیان می‌کند. ابن‌سینا، پیامبر را بر پایه آن قیمی که از خودش دارد، توضیح می‌دهد. برهمین اساس است که همان روشی که خودش دارد را به گونه ارزش پیامبر هم می‌گذارد. روش ابن‌سینا است که مطالب را طوری می‌گوید تا افرادی که مطالب را می‌شنوند و می‌خوانند، نگران نشوند؛ بگویند که دارد حرف خودمان را می‌زند! اما درعین حال حقایقی را در گفتار خودش قرار می‌دهد که با تجزیه و تحلیل عقلی به‌منظور نهایی ابن‌سینا می‌رسیم. به‌نظر می‌رسد، درخصوص این بحث، ابن‌سینا شارح و مفسر فارابی است و دیدگاه فارابی را در این مورد بسط می‌دهد چنانکه به‌نظر می‌رسد شیخ‌اشراق، خواجه‌نصیر و ملاصدرا در همان جاچرقب‌ها و مسیری که ابن‌سینا مشخص کرده و قرار داده، حرکت می‌کنند. بنابراین لازم است حتما دو مطلب را در مورد ابن‌سینا متذکر شوم. اول این گفتار مشهور که «ابن‌سینا وحی را براساس حدس تحلیل می‌کند»، نادرست است. ابن‌سینا بیش از ۱۰ تفسیر درباره وحی دارد، بخشی از وحی را شاید بر پایه مفهوم حدس توضیح داده باشد و منظورش از حدس، منظور خاصی است که اگر کلیت آثار ابن‌سینا در این‌باره را ندانیم، متوجه نمی‌شویم که این سینا چه می‌خواهد بگوید.

مطلب دیگر اینکه هانری کربن می‌گوید فلسفه اسلامی و بالطبع فلسفه سیاسی اسلامی یک‌جور حکمت نبوی است. این اشتباهی است که کربن می‌کند، گرچه در جای خودش می‌تواند جدی مطرح شود. کربن، چرا ایشان در بیش از ۱۰-۱۲ اثر درباره وحی صحبت می‌کند و هرجا هم تقریباً یک چیزی را می‌گوید؟ اینجا نکاتی شده تا ما بگوییم ابن‌سینا درباره وحی سه گونه آثار دارد و واردهرگروه هم که می‌شود، بعضی‌ها هنوز آن آثار را ارائه کرده، امتیازات خودش را دارد. باظنر دیگر فرق دارد و البته من حالا به دلایلی تمام نظرات ابن‌سینا را بیان‌حاتفل نکردم. بالاخره نظر نهایی این سینا درباره وحی چیست؟ اصلا این سینا چه می‌خواهد در رابطه با وحی بگوید که آن را بیان نمی‌کند؟ به‌نظر می‌رسد این سینا در مقام تفسیر دیدگاه فارابی که درباره وحی است، به نتیجه‌یی می‌رسد که مایل نیست آنها را خیلی صاف و روشن برای همگان بیان کند. بیینید یک روشی این سینا دارد که از این روش ما در نهایت خیلی استفاده‌ها جبار، همان طور که از آن روشی که فارابی دارد می‌توانیم استفاده کنیم. همه که فارابی به ما می‌گوید الفلسفة السیاسیه الداخله، الفلسفة السیاسیه الخارجه؛ شما نمی‌توانید کلی از این الهام بگیرید و استفاده کنید. اینجاهم همین طور، ابن‌سینا می‌خواهد بگوید پیامبر (ص) وحی خودش حقایقی را برای مردم بیان کرد. اما چگونه این حقایق را برای مردم بیان کند که مردم نگران و آشفته‌حال نشوند، اما در طور بیان می‌کند که مردم نگران و آشفته‌حال نشوند، اما در کلام خودش قرائنی هم دارد که براساس آن قرائن آنهایی که اهل فلسفه، نظر و عقل هستند، بفهمند که نظر پیامبر (ص) چه بوده است. اگر این درست باشد، یک روش فیلسوفان دارند کشد چون در آنجا ابن‌سینا دهها بار می‌گوید در پیامبر واجب است، «دین واجب است این طور باشد و احکام واجب است این طور باشد»، کسی که این حرف را می‌زند در کجا فارابی؟ آیا فقه است؟ آیا متکلم است؟ آیا کسی است که می‌گوید «فلسفه خودم را وحی می‌گیرم»؟ «قانون گذاری را وحی می‌گیرم»؟ «حکومت را وحی می‌گیرم»؟ یا خیر. کسی است که می‌گوید من در موفقیتی قرار دارم که تعیین می‌کنم وحی باید چگونه باشد؟» دین بحث‌هایی هست که درباره وحی دارد، می‌گوید این وحی حقیقتش چیست؟ بعد آیا حوالات وحی را شرح می‌دهد و ابن‌سینا می‌گوید من کسی را می‌شناختم که در کودکی و نوجوانی هست که برخی از جمله‌ها و گزاره‌های علمی بدست او می‌رسید، بقیه آن علم را بازسازی می‌کرد. به نظر من، چون چیزی نیست که به پیامبر استعدادی داده و می‌شود و او با آن استعدادی که دارد، می‌تواند حقایق دیگر را بفهمد. «بعد این دیدگاه ابن‌سینا در فهم خودش تبدیل می‌شود» عقل بسیط؛ او آن در را در «التعلیقات» بیان می‌کند که خداوند دارای علم و عقل بسیط است و پیامبر هم دارای عقل و علم بسیط است. البته مناظر خاصی دارد که آن را مفصل توضیح می‌دهد. ملاصدرا هم در ابتدای بحثی که در اسفار در توضیح وحی آورده است، می‌گوید «وحی علم بسیط است»، یعنی همین دیدگاه ابن‌سینا را بیان می‌کند. ابن‌سینا، پیامبر را بر پایه آن قیمی که از خودش دارد، توضیح می‌دهد. برهمین اساس است که همان روشی که خودش دارد را به گونه ارزش پیامبر هم می‌گذارد. روش ابن‌سینا است که مطالب را طوری می‌گوید تا افرادی که مطالب را می‌شنوند و می‌خوانند، نگران نشوند؛ بگویند که دارد حرف خودمان را می‌زند! یا بگویند «ما درعین حال حقایقی را در گفتار خودش قرار می‌دهد که با تجزیه و تحلیل عقلی به‌منظور نهایی ابن‌سینا می‌رسیم. به‌نظر می‌رسد، درخصوص این بحث، ابن‌سینا شارح و مفسر فارابی است و دیدگاه فارابی را در این مورد بسط می‌دهد چنانکه به‌نظر می‌رسد شیخ‌اشراق، خواجه‌نصیر و ملاصدرا در همان جاچرقب‌ها و مسیری که ابن‌سینا مشخص کرده و قرار داده، حرکت می‌کنند. بنابراین لازم است حتما دو مطلب را در مورد ابن‌سینا متذکر شوم. اول این گفتار مشهور که «ابن‌سینا وحی را براساس حدس تحلیل می‌کند»، نادرست است. ابن‌سینا بیش از ۱۰ تفسیر درباره وحی دارد، بخشی از وحی را شاید بر پایه مفهوم حدس توضیح داده باشد و منظورش از حدس، منظور خاصی است که اگر کلیت آثار ابن‌سینا در این‌باره را ندانیم، متوجه نمی‌شویم که ابن‌سینا چه می‌خواهد بگوید.

شاکر تتبع بسیارخوب جناب دکتر یزدانی مقدم قابل تحسین است. اینکه کتاب‌های قدما را با آن اصطلاحات و مشکلات به زبان امروزی بیان کنیم- حالا اینکه درچه حد توفیقش بود به بحث دیگری است- ولی اصل این خیلی زحمت دارد. کتاب‌های ملاصدرا، فارابی، ابن‌سینا؛ فلسفه‌هایی که ما دارا ماندند، فلسفه‌هایی که با خودشان دارند؛ تفاوت‌هایی که دارند و اقدام سخت آنها را بیان می‌کنند، گویند جواب سوم‌گیری وحی، رانجزیه و تحلیل کنیم، این یک بحث مربوط به فلسفه نظری است. ما جزاهم آثار فلسفه نظری خودش را می‌گوییم. چگونه جواب